یادداشت

آموزش در کشور مسئله‌محور نیست، پس خلاقیت نمی‌آورد

کیکاوس پورابویی

نوع و شیوه آموزش در کشور همواره از طرف افراد اهل فن و خبره ارزیابی و بررسی شده است و کاهی وقت‌ها در الکوریتم‌های خاصی با آمارهای دقیق چنان مورد مداقه قرار گرفته که می‌توانست کمک زیادی به آینده توسعه کشور و نقشه راه برای بورس‌رفت از وضعیت جاری باشد، اما متأسفانه نه‌تنها استقبالی از آن الکوریتم‌های مهندسی‌شده نشده، بلکه مورد بی‌مهری نیز واقع شده است که حاصل آن اموجاج فکری، سرگشتگی ذهنی، آشفتگی تخیلی و روحی در کودکان، نوجوانان و جوانان را در پی داشته است و از طرف دیگر موجب نداشتن مهارت لازم در یافتن شغلی مورد نیاز و درخور شده است. نمی‌دانم چرا هنوز هم یاشده در مدارس و دانشگاه‌های ما به همان سو می‌چرخد؟ تمرین و ممارست در لابه‌لای کتاب‌های طبقه‌بندی‌شده از حفظ‌یات جات در کوشه‌ای از ذهن و تصور اینکه مغز منبعی است که مانند یک بایگانی‌بست باید پرونده‌های ویژه‌ای را گدگداری و سپس آن را در خود حراست کند، ساختار کهنه‌ای است که با نوع دانش امروزی سازگار نیست. حاصل این کار یعنی چه؟ فقط حجم کتاب‌هایی را که دانش‌آموزان باید حمل کنند و هر روز صبح با عصر به مدرسه ببرند، نگاه کنید. آن وقت شوخی‌بودن عنصر دبیجیتال را به صورت ملموس مشاهده می‌کنیم. درحالی‌که قرار است کتاب آموزش و پرورش در این کار خود نیز دچار مشکل است، نمونه آن معدل سالانه محصلان کشور در سنوات گذشته است. بالاترین رقم میانگین معدل ۱۲ است. وضعیت دانشگاه‌ها نیز از این بهتر نیست. در جایی که ظل فروش سؤالات کنکور هرساله پیدا می‌کند با مقالات پژوهشی برای سنجه‌های علمی فروخته می‌شود. پایان‌نامه‌نویسی برای عده‌ای شغل ایجاد کرده و رتبه‌بندی دانشگاه‌های ما روزبه‌روز تنزل پیدا می‌کند و کسب مدال‌های بین‌المللی در علوم پایه مانند ریاضیات، شیمی، فیزیک و... در کارنامه تحصیلی فرزندان کشور در مقایسه با گذشته نه‌چندان دور به‌شدت پایین آمده. پس نمی‌توان از تفضل دانش صحبت کرد. البته این قاعده یک حکم کلی نیست، ولی چون ارزیابی و سنجش ضعف‌هاست، قطعا نقاط قوت آنان محذوف می‌ماند؛ حقیقتی که باید پذیرفت و بر آن صحه گذاشت. این است که از انجایی که بازار کار در آینده‌ای نه‌چندان دور نامشخص است و کاملا متحول خواهد شد. کودکان، نوجوانان و حتی جوانان نمی‌دانند چه چیزی را بیاموزند که در آینده برای خودشان و نسل آینده بشری مفید باشد، بنابراین این الگوی سنتی مسموخ خواهد شد. پس تنها راه بشر برای باقی‌ماندن در بازی تداوم و تکامل، بادکری در سراسر زندگی و تغییر مکرر خویشتن است که متأسفانه بیشتر انسان‌ها از انجامش عاجزند. ملاحظه می‌فرمایید که نوع ارتباطات و کسب مهارت‌های زندگی برای نسل آینده امری حیاتی است؛ پس چه زمانی در آموزش می‌خواهیم دکرگونی ایجاد کنیم؟ این درس و مشق‌ها به زمانه نشاده دارد، انسان مجبور می‌شود در زمان تاریخ و فلسفه تاریخ و علم، این دروس را مرور کند، به زیگ کسب مهارتی که بتواند ادنیه شغلی‌اش را تضمین کند تا بتواند با آن تبازهای حیاتیاز مهارت و برطرف و سازی خودش منبع درآمدی داشته باشد. در مدارس و دانشگاه‌های ما صحبتی از نوع مهارت‌های زندگی نیست. برای این است که محیطی متناسب با زندگی برای فرزندان خود تهیه نکرده‌ایم. درحالی‌که رفتن به محل مدرسه و دانشگاه‌ها برای آنان تراژدی هولناک است که کابوسی شده در دوران تحصیل. و آن وقت مدعی هستیم در مدارس و دانشگاه‌های ما فرزندان ایس مرزوبوم آموزش را جدی نمی‌گیرند و رابطه ناصوابی در محیط‌های تحصیلی برقرار است. چه تاجی ما در سر فرزندان خود زده‌ایم که بخواهیم مدعی شیوه رفتار ما مترقی بوده است و آسان بودند که نخواستند از این جهان رهایی بهره‌مند شوند؟ آیا چنان محیط را آراسته و بیراسته کرده‌ایم که جذبه آن دل هر انسانی را به دست آورد؟ آن‌هم نسل امروزی با دنیای متفاوت؟ منطق حاکم بر نوع روش تدریس‌مان قدیمی است و متناسب با شرایط امروزی نیست. هنوز به‌کارگیری علوم نوین در آن ابتدایی است. شما همین امتحانات نهایی امسال را نظاره کنید. دانش‌آموزان مظلوم بودند یا خوش‌شانس؟ هرکدام بفهمید نداشته باشد، برای رفتن به محل امتحان و پس از خروج از آن، والدین یا دعا مشکل و مشقت به دنبال فرزندان برای رساندن آنان به محل آزمون و منزل بودند. چون برنامه‌ریزی نداشتند، بنابراین دوباره دانش‌آموزان برای مراجعه به محل آزمون و منزل نمی‌توانستند از تاکسی‌تلفنی استفاده کنند. قطعا بیشینه درجای کار ایستاده‌اید و چه اندازه به دنیای امروزی فاصله داریم؟ از زمانی که مدارس از حالت دولتی‌بودن جدا شده، که الحق و الانصاف ظلم بزرگی در حق بخش وسیعی از مردم کشور کردیم و نظام طبقاتی را در نوع آموزش نهادینه ساختیم، بی‌عدالتی اجتماعی در آمر آموزش را در کشور گسترش دادیم و حقوق بسیاری از نخبگان کشور را ضایع کردیم. هرچند می‌دانیم این روش ظلم آشکاری است. ما جمع اقدامی برای جایگزینی آن انجام ندادیم. در همان مدارس یعنی دولتی و با هزینه‌های سرسام‌آور نیز آداب خلاقیت و مهارت‌های زندگی را یاد ندادیم؛ واقعیت تلخی که باید بپذیریم آموزش امروز در کشور از پایین‌ترین سطوح تا بالاترین سطوح، فقط در حد تشریفات و تبلیغات است. برگردیم یک مقدار مرور کنیم. آموزش را برای بزرگسالان در سازمان‌ها و ادارات مختلف برای بازآموزی و یادآوری با آموزش علوم و تجربه را و بپینیم که تا چه اندازه، مثلا مدیران و کارگزاران ما اولا وقت کافی برای آموزش قائل هستند، ثانیا برای آن هزینه می‌کنند، ثالثا چه اندازه از آن را جدی می‌گیرند؟ انصافا بنشخصه که نزدیک به ۲۵ سال، چه در بخش خصوصی و چه بخش دولتی با آموزش سروکار داشته‌ام. صرفا آن را جز برای کسب پست یا مقامی، به‌دست‌آوردن امتیازی در مزایا یا حتی رفع خستگی و گذراندن اوقات فراغت و سرگرمی، جیز دیگری ندیدم.

گفت‌وگو با رضا دبیری‌نژاد، رئیس موزه هنرهای معاصر تهران

تنزل موزه در حد یک اداره دولتی

داستان موزه هنرهای معاصر تهران به اندازه تاریخ فرهنگ و هنر ایران برابهمیت است. این موزه در تاریخ ۲۲ مهر ۱۳۵۶ رسما افتتاح شد. اما بنای مدرن آن که توسط «کامران دیبا» در سبک معماری مدرن و با الهام از بادگیرهای کویری ایران طراحی شده، به‌مثابه یک اثر هنری درحقیقت گذشته برافتخار ایران را در دل خود جای داده است. همچون معماری کویری ایران که هنوز با گذشت هزاران سال پایدار، چشم‌نواز و الهام‌بخش است. موزه هنرهای معاصر تهران یک حیاط مرکزی دارد که به جای حوضچه آبی، اثر هنری «ماده و فکر» ساخته «نوریوکی هاراگوچی»، پیکره‌ساز ژاپنی پیرو مکتب مینی‌مالیسم در مرکزش جا خوش کرده است؛ ظرف فولادی مستطیل‌شکل و کم‌عمقی که درون آن تا روغن سیاه پر شده است. سقف و پنجره‌های بلند و شیب کم موزه به سمت زیرزمین و گالری‌های پیچ‌دریچ گویی امروز را به گذشته وصل می‌کند. گنجینه پر و بیمان موزه بخشی از هنر مدرن را در بر می‌گیرد. به طوری که گنجینه آثاری را حتی اروپا و آمریکا ندارند، و نشان از بی‌دیدبودن آن است. در دهه ۵۰ قیمت لفت بالا می‌رود. اروپا دچار رکود اقتصادی می‌شود و ایران هم چنین آثاری را خریداری می‌کند که باعث می‌شود این موزه همچنان مورد توجه جهان قرار گیرد. این گنجینه بیش از سه هزار اثر دارد.

فرانک آرتا

این موزه زیر نظر اداره کل هنرهای تجسمی معاونت هنری وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی اداره می‌شود و در واقع چنین موزه‌ای در ذیل یک اداره کل و با بودجه تمشخص کارش را پیش می‌برد! اما همین موضوعی است که سال‌ها دست موزه را در اداره و برگزاری نمایشگاه‌ها و برنامه‌های هنری بسته است. در کنار آن وجود «بازارچه هنر» که اساسا زمینش متعلق به موزه است، باعث شده که هم سیمای موزه مخدوش شود و هم حقش ضایع! خلاصه ظاهرا مسائل و مشکلات موزه یکی، دو تا نیست و به نظر می‌رسد چنین موزه‌ای هنوز درک نشده و چندان هم مورد توجه متولیان و تصمیم‌سازان هنری قرار نگرفته است. به‌همین‌دلیل گفت‌وگویی انجام دادیم با رضا دبیری‌نژاد، رئیس موزه هنرهای معاصر تهران با این رویکرد که بالاخره سرنوشت موزه چه می‌شود.

رضا دبیری‌نژاد کیست؟

دبیری‌نژاد، مدل آدم‌های دیگر است. من کارم را از رشته‌های مختلف شروع کردم؛ از تلویزیون، نمایش، عکاسی، خبرنگاری و دست آخر رسیدم به موزه‌داری. سال‌ها دارم کار موزه‌داری می‌کنم.

موضوع جالب این است که ناکنون موزه هنرهای معاصر تهران رئیس نداشته که در امر موزه‌داری تخصص داشته باشد. شما سال‌ها در ایکوم (کمیته ملی موزه‌ها) فعالیت می‌کنید. مدتی هم ریاست «موزه ملک» را برعهده داشتید. الان هم در موزه هنرهای معاصر تهران به عنوان یکی از مهم‌ترین موزه‌های معاصر که گنجینه مدرنش در جهان مطرح است، حضور پیدا کرده‌اید. با شناختی که از «موزه‌داری» دارید، تعریف‌تان از موزه هنرهای معاصر تهران چیست؟

رشته موزه‌داری در ایران نوپاست. یعنی اولین دوره رشته موزه‌داری به معنای آکادمیک در ایران در سال ۱۳۷۳ جذب دانشجو کرد. در ابتدا مرکز آموزش عالی میراث فرهنگی، دانشجو گرفت که ما جزء دومین دوره فارغ‌التحصیلان آن بودیم. بعدها متوقف شد؛ بعدا یکی، دو دانشگاه دیگر دانشجو پذیرفت. به همین دلیل عملا بیش از این، متخصصان آکادمی موزه‌داری نداریم. و باید سه نفر که در خارج از ایران تحصیل کردند، مثل خانم نوشین دخت‌نفیسی، یقه که عمدتا باستان‌شناسی خواندند و ذیل آن درگیر موزه‌داری هم شدند. با این نگاه می‌توانیم بگویم که موزه‌داری رشته‌ای جدید در ایران است. با اینکه سابقه وجود موزه در کشور داریم. به همین دلیل ما سال‌ها با چالشی در همه ارکان موزه‌های کشور دست‌وپنجه نرم می‌کنیم. حتی خیلی از موزه‌های بزرگ ما در رشته‌های تخصصی مرتبط یعنی باستان‌شناسی، پزشکی، صنایع و اینها با چنین مشکلی مواجه هستند. حتی منابع تالیفی در این رشته‌ها خیلی کم در ایران وجود دارند. خود من اولین کتابم در سال ۱۳۸۳ منتشر شد که جزء دو، سه کتاب اول درباره موضوع میانسی موزه‌داری بود. بعدها افراد دیگری در این زمینه کار کردند و حتی مجلات و مقالات مرتبط با این موضوع حاصل بخشی از این تجربیات مشکلی مواجه هستند. حتی منابع تالیفی در این رشته‌ها خیلی کم در ایران وجود دارند. خود من اولین کتابم در سال ۱۳۸۳ منتشر شد که جزء دو، سه کتاب اول درباره موضوع میانسی موزه‌داری بود. بعدها افراد دیگری در این زمینه کار کردند و حتی مجلات و مقالات مرتبط با این موضوع حاصل بخشی از این تجربیات کرده‌ام که همگی از گنجینه موزه هنرهای معاصر تهران بودند. مردم و به‌خصوص «نسل زد» از آن بسیار استقبال کردند. البته وجود شبکه‌های مجازی و اجتماعی به ارتقای این توجه خیلی کمک کرد. اما با دمان نود که ما چنین نمایشگاهی را در ۲۰ سال پیش هم در موزه داشتیم، یعنی موضوع تازه‌ای نیست. به همین دلیل می‌گویم تکلیف از نقطه‌نظر سیاست‌های فرهنگی مشخص نیست. آیا می‌خواهید موزه داشته باشید یا نمی‌خواهید؟ اگر می‌خواهید موزه داشته باشید، پس باید جمع موارد و سازوکاری که از موزه حمایت می‌کند را فراهم کنید. یعنی تخصیص بودجه، تربیت نیروی انسانی کاربلد و... من مثال دیگری می‌زنم؛ کشوری مثل فرانسه که موزه‌ها در آن نقش مهمی دارند و اصلا توریست‌ها سراغ موزه‌هایش می‌روند و افتخارشان این است که از موزه‌هایی مثل «دوسی»، «لوور»، «مرکز ژرژپمپیدو»و... بازدید می‌کنند و جزء مفاخر کشورشان است و در کنار آن بناهای تاریخی و... باید گفت جایگاه موزه «لوور» از نقطه‌نظر فرهنگی از جایگاه رئیس‌جمهوری بالاتر است. ریاست‌جمهوری چهار سال یک بار عوض می‌شود، اما عمر ریاست موزه لوور گاهی به ۲۰ سال می‌رسد! اما در موزه هنرهای معاصر تهران خیلی چیزها با هم همگن نیستند! می‌خواهم بدانم شما از نقطه‌نظر مبانی «موزه‌داری» به این موضوع چگونه می‌نگرید؟

همان‌طور که در حرف‌های خودتان بود، امروزه تعداد موزه‌ها و میزان استقبال از آنها جزء شاخص‌های توسعه فرهنگی است و برای همین هم کشورها به آن توجه می‌کنند. یادمان باشد موزه‌ها در زمره پدیده‌های جنگ علمی، فرهنگی، هنری و تفریحی هستند که در عین حال هم با هرکدام از پدیده‌ها و نهادهای مثل مدرسه، دانشگاه، رسانه، کافری، تئاتر و سینما شباهت‌ها و همپوشانی‌هایی دارند و هم افتراق‌هایی. یعنی پدیده‌های فرهنگی هستند که نسبت به شرایط اجتماعی زوده‌زده هستند و در لحظه حرکت می‌کنند و برای همین از کارشان گذرا عبور می‌کنیم و خیلی از آثارشان بعد از مدتی از یادها می‌روند. اما در موزه‌ها به دلیل ماهیت و اعتبار گنجینه‌هایشان کمی و با تأمل بیشتر حرکت می‌کنیم و سعی می‌کنیم به عمق بیشتری با آنها برخورد کنیم. به همین دلیل آنی و لحظه واکنش نشان نمی‌دهند. اما به همین نسبت شباهت‌هایی داریم. موزه‌ها مثل وزارت ارشاد نیست. پس استادیاری تهران، وزارت دارایی، شهرداری تهران، وزارت امور خارجه، سازمان موزه‌ها و وزارت ارشاد و ارتباطات اسلامی برای خلق و صیانت از این نهاد ملی باید کمک کنند. یعنی هرکدام باید به بخشی از این ماجرا کمک کنند تا شانیت بهتری پیدا کند. در ایران هرچه اتفاق افتاد در سطح ملی و بین‌المللی و برای یا علیه جامعه است. وقتی از نمایشگاه «بیکاسو» صحبت می‌کنیم، هزار بازدیدکننده داریم؛ یعنی خلق عظیمی از جامعه از آن استفاده می‌کنند. موزه با برپایی نمایشگاه یا عملی متفاوت را در دمی‌آورد یا حیات نیرو را همراه می‌کند. در هر دو شکنش، کنشگری در جامعه ایجاد و درواقع به پویایی جامعه کمک می‌کند. یعنی جامعه را به فکر کردن وامی‌دارد. جامعه شروع به کنکاش‌وکرد می‌کند و با خودش می‌گوید و این همن نقش جدید موزه‌هاست. چون قرار نیست فقط در حک اثنار باقی بماند که یکبوند باقی و این اشیا چقدر می‌ارزند. جامعه باید از این سرمایه‌های فرهنگی، تاریخی، هنری استفاده و بهره‌برداری کند. این بهره‌ها اینها مختلف دارد. اما این کار در آن عرضه‌کردن، نمایش‌دادن و دیده‌شدن است. بخش دیگر آن کمک به تفکر جامعه است و تفکر از همین راه‌ها و وجود می‌آید. مثل همه پدیده‌های فرهنگی با ایجاد زوده و نقد و درنهایت کفت‌وکود درباره آن، تفکر در جامعه شکل می‌گیرد. آن موقع است که موزه جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند. حال اگر صدایی از موزه بیرون نیاید و در سکوت باشد، جایگاهش درک نمی‌شود. پدیده‌ای در واقع وقوع می‌شود. بخشی از ویژه‌داهای که اثر دارد اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم اتفاقات خوبی است. به هر شکلی توجهات به موزه معطوف شده و با برپایی نمایشگاه و برگزاری جلسات و نمایش فیلم، مخاطب هم به آن واکنش نشان می‌دهد، یعنی موزه دارد زنده می‌شود و به حیات اجتماعی خود نزدیک می‌شود. اگر قرار است موزه در یک اداره دولتی بدون اصل‌الملل قرار بگیرد و با ناشئون و نهادهای بین‌المللی، موزه‌های معروف جهان و هنرمندان معتبر در ارتباط باشد، نباید در چنبره موانع بوروکراسی اداری قرار گیرد. پس باید موزه را از حصارهای اداری و بوروکراتیک نجات داد تا به استقلال و آزادی عملی برسد. موزه نیاید به دست تخصص‌های دوم بیفتد و در ارتباط با دیگر شرایط مختلف تصمیم بگیرد. اگر من موزه‌دار هستم، باید بر مبنای شناختی که از ظرفیت‌های موزه‌های دارم، تصمیم‌گیری کنم تا چه برنامه‌ای داشته باشم. ولی اگر موزه عضوی از مثلا «موزه هنرهای معاصر تهران» را هم‌ردیف جشنواره‌ها، فرهنگ‌سراها یا کالری‌ها قرار دهیم، در یک فرایند پیچیده قرار می‌گیریم و دیگر نمی‌توانیم مطابق ظرفیت‌هایش با جامعه ارتباط برقرار کنیم.

این حرف‌ها نیاید بسیار تصنعی است. اما من فکر می‌کنم که موزه هنرهای معاصر تهران با گنجینه کم‌نظیری که در حیطه هنر مدرن دارد. درواقع گنجینه منحصر تاریخی شرب محسوب می‌شود. به این معنا که در دورای بود که سفارتخانه‌ها برای دیدن این گنجینه ضمن می‌کشیدند. برخی از این آثار را حتی خود اروپایی‌ها و آمریکایی ندارند. در دهه ۵۰ به دلیل بالارفتن قیمت نفت و رکود اقتصادی غرب، این آثار خریده شد. اما درکیری تصمیمات سیاسی، موزه را دچار سردرگمی کرده است. در دوره‌های مختلف رئاست‌جمهوری یک اتفاق می‌افتد. اصلا طولب و اعتدال‌گرا بپرورمی‌شوند. به تبع آن مدیریت‌ها عوض می‌شود و با هرتوقه سیاسی و تغییرات سیاسی، موزه هنرهای معاصر تهران هم عزا می‌گیرد که چه مدیری و چه تفکری حضور پیدا می‌کند تا مثلا برنامه‌ای که مدیر قبلی دو سال پیش برنامه‌ریزی کرده بود، چه بلایی سر آن می‌آورد. این ساختارپسرا آسیب‌زاست.

بله، در سال‌های متعدد مدیر کل هنرهای تجسمی، همزمان رئیس موزه هم بود. یعنی مدیرکل تجسمی عمدا در رتبه بسیارهای سیاسی قرار دارد و با تغییر سیاسی در وزارتخانه، قوری مدیرکل تجسمی هم عوض می‌شود. یعنی موزه هم دلیل تلاطم‌ها و تغییرات اداری و سیاسی قرار می‌گیرد. با اصلا برای کدام‌یک از مدیران موزه‌های کشور شده که حکم پنج‌ساله بزنند. درحالی‌که ما برای سفرای خود حکم زمان‌دار می‌نویسیم.

برای رئیس صداوسیما هم «حکم» مدت‌دار می‌زنند. ولی متأسفانه موزه ساختار موزه‌های مدرن یعنی یک ساختمان مدرن در کنار موزه بسازید.

ولی این زمین سال‌هاست که تبدیل شده به «گذر فرهنگ و هنر» با بازارچه هنر! که برخی افراد در آن امرار معاش می‌کنند. چندین مدیر موزه آمدند و رفتند ولی هیچ‌کس نتوانسته برای این وضعیت کاری کند یا شهرداری جایی دیگر را برای این افراد تعیین نکرده تا به اشتغال خود ادمه دهند! با اطراف موزه از ساعت شش عصر به بعد بازار مکاره شکل می‌گیرد. درحالی‌که در چند قدمی آن مجسمه وزین «یومدوری» قرار دارد. شما در کجای دنیا دیده‌اید که بتوانند اطراف موزه چنین کاری کنند؟ آیا محوطه موزه لوور یا متروپولیتن چنین چیزی دیده‌اید. واقعا این یک درد است و به چه کسی باید گفت؟

به چند مورد اشاره می‌کنم تا به نتیجه برسیم. مثلا همین بازارچه‌ای که به آن اشاره کردید. سال‌ها پیگیری و بالاخره حکم قضائی آن گرفته شد. حتی به شما رخت بکویم عملا این زمین و ملک متعلق به موزه غصب شده! طی ۳۰ سال گذشته تاکنون کسانی که آن را غصب کرده‌اند، بدون اینکه سهم موزه را بدهند. از آن انتفاع برده‌اند و الان باید پرسید در این مدت ۳۰ سال چه کروهی انتفاع برده و چه اجاره و چه سهمی به موزه پرداخت کرده‌اند؟ خوشبختانه هر دوره فعالیت‌هایی صورت گرفته، ولی متأسفانه به دلیل تغییرات درنهایت به نتیجه‌ای نرسیده! و همیشه هم به دلایل مسائل حاشیه‌ای راه شد. الان آخرین خبری که وجود دارد، این است که این ملک متعلق به موزه و دولت است و باید تخلیه شود و در اختیار موزه قرار گیرد. اما آیا اینکه جقدر تحقق پیدا می‌کند، عزم ملی می‌خواهد.

«عزم ملی» یعنی چه؟

یعنی باید چند نهاد در کنار هم جمع شوند تا به نتیجه رسید. در صحبت‌ها این‌کونه بود که وزارت ارشاد، شهرداری، استانداری تهران و همه با هم همکاری کنند. این موضوع ساده، قانونی و منطقی است ولی متأسفانه به یک معضل تبدیل شده است. ولی بالاخره باید حلش کرد. به صرف اینکه ملا موزه متعلق به ملل اداره است، نمی‌توان از این موضوع چشم‌پوشی کرد؛ یعنی هنوز نپذیرفته‌ایم که موزه هنرهای معاصرتهران جایگاه می‌تواند داشته باشد و متعلق به همه است. صرفا ملا وزارت ارشاد نیست. پس استانداری تهران، وزارت دارایی، شهرداری تهران، وزارت امور خارجه، سازمان موزه‌ها و وزارت ارشاد و ارتباطات اسلامی برای خلق و صیانت از این نهاد ملی باید کمک کنند. یعنی هرکدام باید به بخشی از این ماجرا کمک کنند تا شانیت بهتری پیدا کند. من امروز هرچه اتفاق افتاد در سطح ملی و بین‌المللی و برای یا علیه جامعه است. وقتی از نمایشگاه «بیکاسو» صحبت می‌کنم، هزار بازدیدکننده داریم؛ یعنی خلق عظیمی از جامعه از آن استفاده می‌کنند. موزه با برپایی نمایشگاه یا عملی متفاوت را در می‌آورد یا حیات نیرو را همراه می‌کند. در هر دو شکنش، کنشگری در جامعه ایجاد و درواقع به پویایی جامعه کمک می‌کند. یعنی جامعه را به فکر کردن وامی‌دارد. جامعه شروع به کفت‌وکرد می‌کند و با خودش می‌کند و این همن نقش جدید موزه‌هاست. چون قرار نیست فقط در حک اثنار باقی بماند که یکبوند باقی و این اشیا چقدر می‌ارزند. جامعه باید از این سرمایه‌های فرهنگی، تاریخی، هنری استفاده و بهره‌برداری کند. این بهره‌ها اینها مختلف دارد. اما این کار در آن عرضه‌کردن، نمایش‌دادن و دیده‌شدن است. بخش دیگر آن کمک به تفکر جامعه است و تفکر از همین راه‌ها و وجود می‌آید. مثل همه پدیده‌های فرهنگی با ایجاد زوده و نقد و درنهایت کفت‌وکرد درباره آن، تفکر در جامعه شکل می‌گیرد. آن موقع است که موزه جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند. حال اگر صدایی از موزه بیرون نیاید و در سکوت باشد، جایگاهش درک نمی‌شود. پدیده‌ای در واقع وقوع می‌شود. بخشی از ویژه‌داهای که اثر دارد اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم اتفاقات خوبی است. به هر شکلی توجهات به موزه معطوف شده و با برپایی نمایشگاه و برگزاری جلسات و نمایش فیلم، مخاطب هم به آن واکنش نشان می‌دهد، یعنی موزه دارد زنده می‌شود و به حیات اجتماعی خود نزدیک می‌شود. اگر قرار است موزه در یک اداره دولتی بدون اصل‌الملل قرار بگیرد و با ناشئون و نهادهای بین‌المللی، موزه‌های معروف جهان و هنرمندان معتبر در ارتباط باشد، نباید در چنبره موانع بوروکراسی اداری قرار گیرد. پس باید موزه را از حصارهای اداری و بوروکراتیک نجات داد تا به استقلال و آزادی عملی برسد. موزه نیاید به دست تخصص‌های دوم بیفتد و در ارتباط با دیگر شرایط مختلف تصمیم بگیرد.

عکس: سیدعلاءالدین صفوی

اگر قرار است موزه در یک اداره دولتی بین‌المللی قرار بگیرد و با ناشئون و نهادهای بین‌المللی، موزه‌های معروف جهان و هنرمندان معتبر در ارتباط باشد، نباید در چنبره موانع بوروکراسی اداری قرار گیرد. پس باید موزه را از حصارهای اداری و بوروکراتیک نجات داد تا به استقلال و آزادی عملی برسد. موزه نیاید به دست تخصص‌های دوم بیفتد و در ارتباط با دیگر شرایط مختلف تصمیم بگیرد

هنرهای معاصر تهران از این نظر هیچ حرفی برای گفتن ندارد!

با برای رؤسای دانشگاه یا خیلی از نهادهای‌مان حکم‌های زمان‌دار می‌زنند.

جالب است بدانید در یک دوره‌ای مدیرکل وقت مرکز هنرهای تجسمی با رئیس موزه خوب نبود و برای اینکه حال رئیس موزه را بگیرد و به اصطلاح حال‌گیری کند، برنامه‌های موزه را تایید نمی‌کرد! در نتیجه اتفاقات ناخوشایندی برای موزه به وجود می‌آمد. بعد خیلی‌ها از دور اعتراض می‌کردند که چرا موزه فعال نیست یا هنرمندان دلخور می‌شدند. ضمن اینکه هرکسی هم نباید رئیس موزه شود.

به طور کلی در رفتار با موزه‌ها باید نیستیم که چگونه عمل کنیم. ما باید درباره سینما، تئاتر، ادبیات، موسیقی و... نقدهای مستند، درست و محتوایی معطوف به خودمان داشته باشیم. اما متأسفانه کاهی بیشترین رفتارها، چه از سوی نهادهای کنترل‌کننده یا جامعه یا هر جای دیگر، فتارهایی کاملا شخصی و غرض‌ورزانه است. خیلی خوب است که بتوانیم نقد بکنیم؛ اما چون بلد نیستیم، از سر سلیقه یا به دلیل اختلافات شخصی با فلان کارمند یا هر جای دیگر با به قول شما برای اینکه حال بکیریم، درباره یک نمایشگاه، یک رویداد، یک فیلم، یک برنامه یا یک نشست واکنش غیرمنطقی نشان می‌دهیم. و یک نهاد فرهنگی مثل موزه را که «بار مهم شیشه‌ای» دارد، وارد ورطه‌های متلاطم خطرناک می‌کنیم. میراث موزه، شیشه‌ای است و نباید بکذاریم وسط دعواها سنک بخورد و آسیب ببیند. وسط هر دعوا سنکی بخورد، این بار شیشه می‌شکند و این بار شیشه‌ای، مال من دبیری‌نژاد نیست، بلکه متعلق به یک مملکت است. از آسیب‌رساندن به موزه به هیچ‌کس سود نمی‌رسد و در نهایت ضررش مال همه است. البته من یک‌دفعه به شکل هیجانی یک استوری یا پست اینستاکرامی می‌گذارم و بدون اینکه اطلاعات دقیقی از موزه داشته باشم، درواقع این رفتار متنقدانه نیست. شما فیلم را ببینید. از نمایشگاه دیدن کنید. کتاب را بخوانید و بعد نقد کنید. این نقد به پویایی اثر هنری کمک می‌کند. یکی از مشکلات ما این است که رفتار منتقدانه نداریم. از سوی هیجانی یک استوری یا پست اینستاکرامی می‌گذارم و بدون اینکه اطلاعات دقیقی از موزه داشته باشم، درواقع این رفتار منتقدانه نیست. شما فیلم را ببینید. از نمایشگاه دیدن کنید. کتاب را بخوانید و بعد نقد کنید. این نقد به پویایی اثر هنری کمک می‌کند. یکی از مشکلات ما این است که رفتار منتقدانه نداریم. از سوی دیگر فکر می‌کنیم اگر مدیر فرهنگ‌سرا شدیم، می‌توانیم مدیر تهاد معتبر فرهنگی دیگری شویم. متأسفانه موزه‌های ما از همه اینکه یک نهاد فرهنگی هست، یک نهاد مال وزارت ارشاد نیست. پس استانداری تهران، وزارت دارایی، شهرداری تهران، وزارت امور خارجه، سازمان موزه‌ها و وزارت ارشاد و ارتباطات اسلامی برای خلق و صیانت از این نهاد ملی باید کمک کنند. یعنی هرکدام باید به بخشی از این ماجرا کمک کنند تا شانیت بهتری پیدا کند. من امروز هرچه اتفاق افتاد در سطح ملی و بین‌المللی و برای یا علیه جامعه است. وقتی از نمایشگاه «بیکاسو» صحبت می‌کنم، هزار بازدیدکننده داریم؛ یعنی خلق عظیمی از جامعه از آن استفاده می‌کنند. موزه با برپایی نمایشگاه یا عملی متفاوت را در می‌آورد یا حیات نیرو را همراه می‌کند. در هر دو شکنش، کنشگری در جامعه ایجاد و درواقع به پویایی جامعه کمک می‌کند. یعنی جامعه را به فکر کردن وامی‌دارد. جامعه شروع به کفت‌وکرد می‌کند و با خودش می‌کند و این همن نقش جدید موزه‌هاست. چون قرار نیست فقط در حک اثنار باقی بماند که یکبوند باقی و این اشیا چقدر می‌ارزند. جامعه باید از این سرمایه‌های فرهنگی، تاریخی، هنری استفاده و بهره‌برداری کند. این بهره‌ها اینها مختلف دارد. اما این کار در آن عرضه‌کردن، نمایش‌دادن و دیده‌شدن است. بخش دیگر آن کمک به تفکر جامعه است و تفکر از همین راه‌ها و وجود می‌آید. مثل همه پدیده‌های فرهنگی با ایجاد زوده و نقد و درنهایت کفت‌وکرد درباره آن، تفکر در جامعه شکل می‌گیرد. آن موقع است که موزه جایگاه واقعی خود را پیدا می‌کند. حال اگر صدایی از موزه بیرون نیاید و در سکوت باشد، جایگاهش درک نمی‌شود. پدیده‌ای در واقع وقوع می‌شود. بخشی از ویژه‌داهای که اثر دارد اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم اتفاقات خوبی است. به هر شکلی توجهات به موزه معطوف شده و با برپایی نمایشگاه و برگزاری جلسات و نمایش فیلم، مخاطب هم به آن واکنش نشان می‌دهد، یعنی موزه دارد زنده می‌شود و به حیات اجتماعی خود نزدیک می‌شود. اگر قرار است موزه در یک اداره دولتی بدون اصل‌الملل قرار بگیرد و با ناشئون و نهادهای بین‌المللی، موزه‌های معروف جهان و هنرمندان معتبر در ارتباط باشد، نباید در چنبره موانع بوروکراسی اداری قرار گیرد. پس باید موزه را از حصارهای اداری و بوروکراتیک نجات داد تا به استقلال و آزادی عملی برسد. موزه نیاید به دست تخصص‌های دوم بیفتد و در ارتباط با دیگر شرایط مختلف تصمیم بگیرد.

ولی این زمین سال‌هاست که تبدیل شده به «گذر فرهنگ و هنر» با بازارچه هنر! که برخی افراد در آن امرار معاش می‌کنند. چندین مدیر موزه آمدند و رفتند ولی هیچ‌کس نتوانسته برای این وضعیت کاری کند یا شهرداری جایی دیگر را برای این افراد تعیین نکرده تا به اشتغال خود ادمه دهند! با اطراف موزه از ساعت شش عصر به بعد بازار مکاره شکل می‌گیرد. درحالی‌که در چند قدمی آن مجسمه وزین «یومدوری» قرار دارد. شما در کجای دنیا دیده‌اید که بتوانند اطراف موزه چنین کاری کنند؟ آیا محوطه موزه لوور یا متروپولیتن چنین چیزی دیده‌اید. واقعا این یک درد است و به چه کسی باید گفت؟

به جد موزه اشاره می‌کنم تا به نتیجه برسیم. ملا همین بازارچه‌ای که به آن اشاره کردید. سال‌ها پیگیری و بالاخره حکم قضائی آن گرفته شد. حتی به شما رخت بکویم عملا این زمین و ملک متعلق به موزه غصب شده! طی ۳۰ سال گذشته تاکنون کسانی که آن را غصب کرده‌اند، بدون اینکه سهم موزه را بدهند. از آن انتفاع برده‌اند و الان باید پرسید در این مدت ۳۰ سال چه کروهی انتفاع برده و چه اجاره و چه سهمی به موزه پرداخت کرده‌اند؟ خوشبختانه هر دوره فعالیت‌هایی صورت گرفته، ولی متأسفانه به دلیل تغییرات درنهایت به نتیجه‌ای نرسیده! و همیشه هم به دلایل مسائل حاشیه‌ای راه شد. الان آخرین خبری که وجود دارد، این است که این ملک متعلق به موزه و دولت است و باید تخلیه شود و در اختیار موزه قرار گیرد. اما آیا اینکه جقدر تحقق پیدا می‌کند، عزم ملی می‌خواهد.

«عزم ملی» یعنی چه؟

یعنی باید چند نهاد در کنار هم جمع شوند تا به نتیجه رسید. در صحبت‌ها این‌کونه بود که وزارت ارشاد، شهرداری، استانداری تهران و همه با هم همکاری کنند. این موضوع ساده، قانونی و منطقی است ولی متأسفانه به یک معضل تبدیل شده است. ولی بالاخره باید حلش کرد. به صرف اینکه ملا موزه متعلق به ملل اداره است، نمی‌توان از این موضوع چشم‌پوشی کرد؛ یعنی هنوز نپذیرفته‌ایم که مو